

نظم یک

تساهل و تسامح در تدوین متون درسی دانشگاهی

(رودکی و منوچهری)

تألیف دکتر اسماعیل حاکمی

تهران - فروردین ۱۳۶۷

۸۷ صفحه

انتشارات دانشگاه پیام نور

کس یا کسانی که برای دانشجویان و محصلین و به هر جهت دیگر، دست به تألیف می‌زنند و کتاب درسی می‌نویسند، اگر بر کار و تألیف خود علم و اطلاع کافی و تسلط نداشته باشند، بدون شک حاصل کارشان مورد ایراد و سرزنش قرار خواهد گرفت و بیضاعت علمی و شایستگی‌شان در کاری که به عهده گرفته‌اند، مورد تردید واقع خواهد شد. محصل و دانشجوی امروزی، به شکل وسیعی با رسانه‌های گروهی اعم از رادیو و تلویزیون و کتاب و روزنامه و نشریات متعدد دیگر سر و کار دارد و هوشیار و کنجکاو است و نیز به منابعی غیر از کلاس درس و جزوه و تحریرات و تقریرات اساتید محترم و مؤلفین دانشمند، دسترسی دارد. و به خوبی قادر است تا صحت و سقم آنچه را که به او به عنوان دانش و خبر یا آگاهی می‌دهند، تشخیص دهد و داده‌های درست علمی را از نادرست جدا کند. حتی در مورد آنچه که به عنوان "یقین" به او می‌دهند، شک کند و نپذیرد. حتی اگر به ناچار باشد و کفش کهنه‌ای را به نعمت گیرد، که خوب می‌داند که نیست. اما:

ذی‌المقدمه قضیه از این قرار است که دتابی را به نام نظم ۱ (رودکی و منوچهری) تألیف دکتر اسماعیل حاکمی به عنوان متون درسی به دست دانشجویان رشته ادبیات دانشگاه پیام نور داده‌اند که جای اما، ایراد و تأسف بسیار دارد.

کتاب در دو بخش تنظیم شده که: "در تهیه و تألیف بخش نخست از کتاب احوال و اشعار رودکی تألیف استاد فقید سعید نفیسی و گزیده اشعار رودکی آقای دکتر خطیب رهبر استاد دانشگاه تهران استفاده شده است. مخصوصاً" بیشتر توضیحات... از کتاب

استاد محترم آقای دکتر خطیب رهبر نقل گردیده است. "نظم ۱ ص الف
 ۱ - به جرات می توان "بیشتر توضیحات ... " داده شده در کتاب و معانی لغات
 را مورد ایراد قرار داد و بر یک یک آن ها، انگشت اما گذاشت. تنها مثنی برای نمونه
 می آورم تا بدانید که بر کتب درسی ما چه رفته است :

۲ - ذیل شماره ۱۴ کتاب نظم ۱ در معنای "حصاری" نوشته است :
 "حصاری: متحصن و زندانی مرکب از حصار + ی نسبت، حصار و محاصره، گرداگرد
 کسی یا چیزی را گرفتن."

در زبان فارسی، "حصار" همچنان که در فرهنگ معین ص ۱۳۵۹ آمده است، اسم
 است و به معنی: "۱ - دیوار، دیوار دور قلعه ۲ - بارو، باره ۳ - قلعه، دژ ۴ - پناهی
 که شخص را از دشمن نگهدارد، هر جای محصور و دیواردار" می باشد :
 و اما محاصره که مصدر است و متعدی و به معنی: "گرد شخص یا اشخاص یا محلی را
 فرا گرفتن به طوری که رابطه او (آنان) با خارج قطع گردد، در حصار گرفتن"
 ص ۳۸۸۹ معین

۶ - ذیل ش ۱۳ نوع کلمه "آن" را در بیت / آن ملک با ملکی رفت باز / زنده
 کنون شد که تو گوئی بمرد. ، نوشته است: "آن، ضمیری است که جانشین اسمی می شود
 که به اسم یا ضمیر دیگر مضاف است." این تعریف درستی نیست.

باید توجه داشت که کلمه "آن" از نظر نوع در دستور زبان پارسی، اسم است و نه
 ضمیر. و به معنی مال است و تعلق را می رساند. بعضی از دستورنویسان نیز مانند ایشان
 دچار این اشتباه هستند. چرا که گمان کرده اند همچنان که در زبان های دیگر نظیر زبان
 انگلیسی، نوعی ضمیر به نام ضمیر ملکی داریم، در زبان فارسی هم لابد چنین است و
 چون نتوانستند برای تمام اشخاص نمونه بیاورند، گاهی چون حضرات گیوی و انوری در
 دستور زبان فارسی ص ۱۷۷ از ضمیر ملکی (آن، زان، از آن) نام برده اند.

حال باید پرسید "آن، زان، و از آن" جانشین کدام کلمات قرار می گیرند؟ مگر نه
 اینست که بنا به تعریفی که حسن انوری در ص ۱۶۹ کتاب خود آورده: "ضمیرها
 واژه هایی هستند که به جای اسم می نشینند و نقش های مختلف آن را می پذیرند."
 برای روشن شدن قضیه به ضمائر ملکی در زبان انگلیسی توجه کنیم :

ضمایر ملکی

در زبان انگلیسی برای سه شخص متکلم، مخاطب و غائب (مفرد و جمع) استعمال
 می شود. از این قرار:

Ours	مال ما	mine	مال من
yours	مال شما	yours	مال تو
theirs	مال ایشان	his, hers, its	مال او (مرد، زن، چیز)

اما این در زبان انگلیسی است و ربطی به زبان فارسی ندارد. ساختار زبان ما با
 زبان های دیگر فرق دارد و هر زبانی ویژگی های خود را دارد. چون در زبانی دیگر ضمیر
 ملکی هست نمی توان با چفت و چسب برای زبان فارسی هم ضمیر ملکی دست و پا کرد.
 آن هم در حالی که با قواعد ساختاری زبان فارسی هم جور نباشد و نخواند.

بنا به قول آقای همایونفرخ در دستور جامع صفحه ۶۸۲: "کلمه "آن" گاهی که ضمیر (اشاره) یا حرف تعریف معین (و یا صفت اشاره) نیست ، به نظر می آید که معنی مبهمی دارد که شبیه به اسم است و به جای / مال یا از / استعمال می شود و همیشه مضاف واقع می شود و معلوم نشد اصل آن چه بوده است - این کلمه در گفتگو کمتر استعمال شود و بیشتر در کتابت دیده می شود و معنی "چیز" از آن مفهوم می شود ."

که بیا مهمان ما ای روشنی / خانه آن نوست ، تو آن منی - مولوی .
نکته دیگر اینکه ضمیر در زبان فارسی ، مضاف واقع نمی شود . ولی "آن" همیشه به صورت مضاف بکار برده می شود : این طناب خیمه را بر هم مزین / خیمه آن نوست ای سلطان مکن - مولوی

همچنین بنا به قاعده جانشینی ضمیر و گرفتن نقش های اسم در جمله ، می بینیم که "آن" نه جانشین اسم می شود و نه نقشی را می پذیرد و تنها نقشی که دارد ، نقشی است که اصولاً "ضمیر هیچگاه آن را در جمله نمی پذیرد (نقش مضاف بودن)
در زبان فارسی هرگاه ضمائر شخصی و ضمائر مشترک ، در حالت مضاف الیه قرار گیرند ، مفهوم ملکیت و تعلق را خواهند رساند . مثل : کتاب من . کتاب خود ، کتابم .
در چنین حالتی هم ، این ضمائر را ، ضمائر ملکی نمی گوئیم و بنا به نوع ترکیب آنها با اسم و یا با فعل ، نقش های متفاوتی می گیرند ، مضاف الیه در پیوستن با اسم و مفعول در پیوستن با فعل .

ذیل شماره ۲۳ ص ۱۵ - معنی " شد " را " گذشت " نوشته است .

و حال آنکه این کلمه به معنی رفت است و ماضی ساده از مصدر شدن به معنی رفتن است .

ذیل شماره ۱۷ در ص ۱۶ ، معنی " کسوف " را " گرفتن ماه و آفتاب " نوشته است ، اما : در عرف فارسی زبانان ، " کسوف " را در آفتاب گرفتگی و " خسوف " را در ماه گرفتگی گویند .

در ذیل شماره ۲۴ در ص ۲۴ در معنی مرجان نوشته است : " مرجان : شاخه ماندی است سرخ رنگ که پوسته آهکی جانوری است دریائی به همین نام . "

اما در حقیقت مرجان " پایه آهکی مرجان سرخ رنگ است که در جواهر سازی به کار گرفته می شود و جزو احجار کریمه است " ص ۳۹۹۴ معین .

در ذیل شماره ۲۶ ص ۲۴ نوشته است " عقیق ، مهره ای است سرخ رنگ که نیکوترین آنها در یمن بدست می آید . "

در ص ۲۳۲۸ معین می خوانیم " عقیق سنگی سیلیسی آبدار است . . . عقیق اقسام بسیار مختلف دارد و اگر رنگ سرخ آتشی داشته باشد ، بسیار جالب است و بعنوان یکی از احجار کریمه مصرف شود . " البته ممکن است " مهره " هم از جنس عقیق باشد و یا از جنس شیشه و یا خذف . از عقیق ، نگین انگشتر و تاج و گردنبند و همچنین مهره و از یک نوع آن سر نیزه و سوزن و غیره می سازند . عقیق در طبیعت به رنگ های گوناگون از قبیل : آتشی ، صورتی ، سیاه ، عقیق رومی با خط های سیاه و سفید کم رنگ و سرخ (عقیق یمنی) دیده شده است .

در ذیل شماره ۲۷ ص ۲۴ نوشته است: "یمانی: صفت نسبی است از یمن + انی پسوند بمعنی یمنی از اینگونه است، تنانی، خسروانی و شاهانی." اما اگر بنا به نوشته آقای اسماعیل حاکمی یمن را به اضافه "انی" کنیم، می شود "یمانی" و نه "یمانی"، در ثانی خوب بود ایشان قبل از نوشتن این مطلب، به فرهنگ معین ص ۵۲۷۱ مراجعه می کردند تا ببینند که: "یمن = یمانی ص ۵۲۷۰ و یمانی و یمنی و یمان، هر سه صفت نسبی اند" ص ۵۲۷۱ و در حقیقت ساختمان دستوری آن با ساختمان تنانی و خسروانی و شاهانی، فرق دارد.

ذیل شماره ۱۰۴ در ص ۲۷ در بیت: ورش بدیدی سفندیار گه رزم / پیش سنانش جهان دودیدی و لرزان. مؤلف در توضیح کلمه "جهان" نوشته است: جهنده (صفت فاعلی از جهیدن) حتماً مؤلف محترم توجه نداشته اند که کلمه "جهان" صفت بیان حال است و نه صفت فاعلی. این کلمه هرگاه همراه فعل بیاید، نقش قیدی پیدا می کند. مثل لرزان در همین بیت که قید است. بنابراین "جهان" قید است در بیت بالا و در اصل صفت بیان حال است.

در ذیل شماره ۳۹ ص ۲۴ در معنی "کاسه" نوشته است: "پیاله".

در ص ۸۶۲ معین در معنی پیاله می خوانیم: "آوندی از چینی، بلور، و جز آن که با آن شراب و دیگر نوشیدنیها نوشند". و در ص ۲۸۲۶ می خوانیم "کاسه: ظرفی چوبین، سفالین، یا چینی گود که در آن چیزی خوردن یا نوشند، پیاله خرد را جام و کلان را کاسه گویند."

مسلماً هر بچه دبستانی هم اگر معنی کاسه را پیاله گویند، بر فور انگشت را بلند خواهد کرد و از این اشتباه فاحش به معلم خود ایراد خواهد گرفت، چه رسد به جوان دانشجویی که روزانه با کاسه ماست خوری و آبگوشت خوری سر و کار دارد و هیچگاه به / کاسه /، پیاله نمی گوید.

در ذیل شماره ۹ ص ۲۳ در معنی خیره، نوشته است: "عضوی که به خواب رفته باشد".

و حال آنکه این کلمه همراه حیران در مصرع: هفت شباروز خیره ماند و حیران، آورده شده که بنا به سیاق کار آقای حاکمی در آوردن معنی کاربردی کلمه در شعر مورد درس، این معنی بعید است و در حقیقت در مصرع بالا، خیره به معنی سرگشتگی و حیرانی است. یعنی چیزی معادل معنی حیران.

در ذیل شماره ۱۹ ص ۲۳ "ک" کفک را، پسوند پنداشته است و چون آن را نشناخته است، نوع آن را بیان نکرده است. برای مزید اطلاع ایشان عرض می شود که این "ک" جزء کلمه است و پسوند نیست و معنی کلمه "کف" است. لازم به تذکر است که هنوز هم در گویش های مختلف زبان پارسی، از اینگونه "ک" ها بسیار دیده می شود.

ذیل شماره ۴۳ ص ۲۵ در مورد کلمه "چونین" در بیت:

با می چونین که سالخورده بود چند / جامه بکرده فراز پنجه خلخان

نوشته است که چونین صفت است برای می، باید توجه داشت که "چونین" از دو کلمه: "چون" و "این" ساخته شده است "چون" حرف اضافه برای "می" که متمم

است، و " این " صفت اشاره برای " می " می‌باشند. و این معنی باید دانسته شود، در ذیل شماره ۳ ص ۴۰ در معنی کلمه عدن (ADAN) بندر و سرزمین عدن واقع در جنوب شبه‌جزیره عربستان)، نوشته است: " بهشت " . ظاهراً ایشان کلمه را با عدن (به فتح اول و سکون باقی به معنی بهشت روی زمین و همیشه بودن در جایی) اشتباهی گرفته است. چرا که اگر به هجای کلمه که باید هم‌هجای سایر کلمات قافیه باشد، توجه می‌داشتند، دچار این اشتباه نمی‌شدند.

ذیل شماره ۳۱ ص ۴۰ کسوف را دوباره معنی کرده است و نوشته است: " کسوف گرفتن و تاریک شدن قسمتی از خورشید است. " باید پرسید: گرفتن و تاریک شدن تمام خورشید را چه نام باید داد؟

در ذیل شماره ۳۶ ص ۴۱ در معنی سلب (با فتح اول و دوم) نوشته است: " پوشش " در ص ۵۹۱۰ معین در معنی همین کلمه نوشته شده: " ۱ - نوعی جامه درشت، مانند جوشن و خفتان که در روز جنگ پوشند. ۲ - جامه‌ای که در روز عزا و ماتم پوشند." در ذیل شماره ۸ ص ۴۱ در معنی " یاقوت رمانی " نوشته است: " نوعی جواهر گرانبها، لعل " .

در ص ۵۲۴۷ معین در معنی همین کلمه می‌خوانیم: یاقوت رمانی، یاقوت سرخ شفاف را گویند یاقوت از احجار کریمه و از سنگ‌های معدنی است، این سنگ آلومین خالص است و ممکن است با مواد دیگر آغشته شود (از قبیل کرم، آهن، و غیره) و از الماس برای تراش آن استفاده می‌شود. یاقوت معمولاً در لایه‌های آتشفشانی تبت و هند پیدا می‌شود و دارای اقسام مختلف است از قبیل: یاقوت آتشی که از همه معروفتر و گرانبهاتر است، یاقوت ازرق که در حقیقت یکی از گونه‌های زمرد است. (زمرد سبز رنگ است اما یاقوت ازرق سبزرنگ و خاکستری و کبود است) و در جزیره الب بدست می‌آید. یاقوت بنفش، یاقوت سرخ رمانی که بسیار شفاف و سرخ است، یاقوت زرد که از اقسام زبرجد است و به آن زبرجد هندی می‌گویند، یاقوت نارنجی و لاجوردی و ناروان " .

اما این سنگ را با لعل یکی گرفتن ناشی از تسامح بسیار مؤلف است و لاغیر. لعل نیز از سنگهای کانی و از احجار کریمه است و مرغوبترین نوع آن لعل بدخشی است که در ناحیه‌ای در شرق افغانستان به نام بدخشان بدست می‌آید و بسیار سرخ روشن و زیباست.

ذیل شماره ۲۰ ص ۴۳ در معنی " مرز " نوشته است: " مرغ، چمن " که درست نیست. در ص ۴۰۰۹ معین در معنی همین کلمه می‌خوانیم: " زمین، ناحیه، خطه، کشور، سرحد، نجر " و همچنین قطعه زمین کشت شده را مرز گویند.

* * *

و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل... اینکه در معنی عبر بنویسیم نوعی نرگس و لاله نعمان را بگوئیم نوعی لاله، در حقیقت تساهل در کار امر خطیر تألیف و تدوین متون درسی دانشگاهی است. آخر چگونه است آن نوع لاله و آن نوع نرگس؟

جز آنکه فراموش کرده باشیم که با چه کسانی سر و کار داریم و زبان لال به شکل مار فطانت کنیم؟

*

۲ - عیب دیگر کار آقای حاکمی اینست که بدون دقت و وسواس علمی و امعان نظر و به خود زحمت دادن، آنچه را که آقای خطیب رهبر در گزیده اشعار رودکی نوشته و توضیح داده‌اند، را برداشته و در تألیف خود، جا داده‌اند. یکاش به کتاب ارزشمند و گرانقدر ابو عبداللہ رودکی نوشته عبدالغنی میرزایف و آثار منظوم رودکی که زیر نظر: ی. براگینسکی توسط انتشارات پروگرس مسکو چاپ و نشر شده، توجهی می‌کردند و گوشه چشمی می‌داشتند تا فی‌المثل در نقل اشعار رودکی دچار اینهمه لغزش نمی‌شدند. به نظر می‌رسد که مسئولان آموزشی دانشگاه پیام‌نور نیز می‌بایست دقت و نظارت بیشتری بر امر خطیر تألیف و تدوین متون درسی مبذول می‌فرمودند تا کار بدینگونه نیانجامد.

مثالی از بی‌دقتی و اهمال و تسامح در کار مؤلف محترم را بیاورم:

ص ۲۱ س ۴ در قصیده مشهور / مادر می را بکرد باید قربان /

در بیت: باز بکردار اشتی که بود مست / کفک برآرد زخشم و زاید شیطان

که به جای "زاید شیطان" به غلط "راند سلطان" نوشته است و بعد به توجیه نارسای آن در توضیحات پرداخته است.

در ص ۲۱ س ۶ در بیت: آخر کارام گیرد و نچخذ تیز / درش کند استوار مرد نگهبان به جای "تیز" که قید است برای نچخذ، کلمه "نیز" نوشته است و غلط است. در ص ۲۱ س ۹ گمان کرده که حرف ربط "و" در مصراع بوی بدو داد و مشک و عنبر با بان، زیادی است.

در ص ۲۱ س ۱۵ در بیت: بخم (به خم) اندر همی‌گدازد چونین / تا بگه نو بهار و نیمه نیسان "بخم" را به اشتباه "بغم" ضبط کرده است.

در ص ۲۱ س ۲۳ در بیت: هر یک بر سر بساک مورد نهاده / روش می‌سرخ و زلف جعدش ریحان، به جای کلمه "روش" به غلط کلمه "لبش" آورده است.

ص ۲۲ س ۳ در مصرع: خلق ز خاک و ز آب و آتش و بادند، به شکل:

خلق همه از خاک و آب و آتش و بادند، آورده که برای اینکه وزن شعر رعایت شود،

ناچار باید خلق را سریع خواند و این شیوه بدور از هنر رودکی است.

در ص ۲۲ س ۱۳ در بیت: سام سواری که تا ستاره بتابد / اسب نبیند چنو سوار به میدان. که به غلط سوار بمیدان را، سوار و نه میدان نوشته و شعر را از بلاغت و رسائی انداخته است.

* * *

عرض شد این مشتبی از خروار است و برای تنبہ آورده شد. و دریغ و درد که چه به روزگار درس ادبیات و زبان پارسی در دانشگاهی که وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی است آمده و چه حالی دارد استاد و دانشجوئی که ناچار به تحمل اینگونه تألیفات است.

